جلسه 594

دوشنبه 22/01/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که گفته شد اگر عبادت متجری باطل باشد لازمه اش بطلان عبادت بسیاری از مردم هست که وارد نماز می شوند قبل از تعلم احکام نماز. نماز خصوصیتش این است که قطعش به نظر مشهور حرام است و تعلم احکامش هم قبل از نماز باید انجام بشود. مثل حج نیست که در همان اثناء حج انسان می تواند مسائل حج را تعلم کند. گفته می شود که خب این شخصی که تعلم نکرد مسائل نماز را و شروع کرد در نماز، با اینکه احتمال می دهد که مبتلا بشود به یک واقعه ای که حکمش را نداند و نمازش را باطل بکند، خود شروع در این نماز مصداق تجری است. مثل طبیبی که قبل از مطالعه کامل مشغول جراحی می شود. حالا اتفاقا هم مورد خاصی پیش نمی آید که حکمش را نداند، ولکن متجری است، چرا اقدام کردی بر عمل جراحی در جائی که هنوز به طور کامل مسائل آن را یاد نگرفته بودی؟ آیا خوف این نبود که یک مطلب و شرائطی پیش بیاید که به جای اینکه این بیمار را خوب کنی این بیمار را مریض تر کنی و شاید این بیمار را از بین ببری؟ حالا اگر آن واقعه ای که نگرانش بودیم پیش آمد، دیگر بدتر، شما انتخاب می کنید یک راهی را که شاید این راه نه تنها نافع نباشد بلکه مضر باشد. شک می کنید در نماز در سجده ثانیه، تدارک می کنید. شاید این تدارک سجده ثانیه زیاده در فریضه باشد، چون شاید قاعده تجاوز جاری بشود. چون شما موقعی شک کردی که گفته بودی الحمد لله، داخل شده بودی در جزء مستحب در هنگام تشهد. شاید قاعده تجاوز جاری بشود. شما چه جور بنا گذاشتی بر اینکه من سجده ثانیه را نیاوردم احتیاطا سجده ثانیه می آورم؟ این اقدام است بر عملی که اگر حرام باشد شما معذور نیستید، چون ترک تعلم کردید، هر چه کردید مقصر بودید، چرا با ترک تعلم مشغول نماز شدید که اینطور خودتان را گرفتار کردید.

ما یک جوابی می دادیم فکر می کردیم این جواب مشکل را حل می کند، می گفتیم اصلا قطع فریضه دلیل نداریم که حرام باشد. چه اشکالی دارد که انسان نمازی بخواند بدون تعلم احکام نماز؟ اگر یک حالت فوق العاده ای پیش بیاید نمازش را قطع کند از نو شروع بکند. دلیل نداریم بر حرمت قطع فریضه. عمده دلیل اجماع منقول است که اعتبار ندارد، اگر هم خواستید اخذ کنید به این اجماع، قدر متیقنش در جائی است که نماز صحیح باشد واقعا و ظاهرا. این نماز صحیح ظاهری نیست، چرا؟ برای اینکه شاید شما در این نماز کاری بکنید برخلاف وظیفه، هر کار بکنید در این نماز، ممکن است خلاف وظیفه باشد. اگر سجده ثانیه مشکوکه را تدارک کنید، شاید خلاف وظیفه باشد مجزی نباشد. ولذا باید بعد از نماز باید سؤال کنید ببینید به وظیفه عمل کرده اید یا نه. پس این نماز مجزی نیست ظاهرا، باید بعد از نماز فحص کنید ببینید عملی که انجام داده اید درست بوده یا نه. نمازی که مجزی نباشد ظاهرا، ما دلیلی بر حرمت قطعش نداریم.

یک روایتی است که بعضی به آن استدلال کرده اند بر حرمت قطع فریضه، این روایت حریز است: إذا رأیت غریما لک قد هرب أو غلام لک قد ابق فاقطع الصلاة و اتبع غریمک. روایت به نحو جمله شرطیه فرموده اگر بدهکار خودت را در اثناء نماز دیدی که فراری بود اتفاقا در اثناء نماز از جلو تو رد شد، نمازت را قطع کن برو دنبال بدهکار خودت. خب این مفهومش این است که اگر این حالت پیش نیامده بود حق نداری نمازت را قطع کنی. برخی از آقایان در کتاب مبانی منهاج الصالحین به این روایت استدلال کرده اند بر حرمت قطع فریضه.

برخی هم به آن روایتی تمسک کرده اند که راجع به کثیر الشک هست که فرمود: کثیر الشک اعتناء به شکش نکند شیطان را بر خودش مسلط نکند که موجب قطع نماز بشود.

این هم گفته می شود معلوم می شود قطع نماز تابع القاء شیطان است.

اقول: هیچکدام از این استدلالها درست نیست. اما این روایت اخیر راجع به کثیر الشک، نمی گوید حرام است قطع نماز، بلکه می گوید کثرت شک از شیطان است، شیطان می خواهد انسان را آزار بدهد در مقام اطاعت خدا. هی باعث می شود انسان نماز را بشکند وآسیب ببیند از نظر روحی، این نماز برایش تلخ می شود. ولذا وقت اذان که می شود مثل این است که مصیبت بر او وارد شده است. بجای اینکه مبتهج بشوند از رسیدن وقت نماز که دارد می رود به ملاقات خدا، دارد می رود با خدا مناجات کند باید لذت ببرد، تازه اول غصه و مصیبتش هست. این القاء شیطان است دیگر. ربطی به این ندارد که نقض صلاة حرام باشد. فوقش می تواند نقض صلاة مکروه باشد، دلیل بر حرمت نمی شود. مثل آن روایتی که راجع به وسواس هست که عبدالله بن سنان می گوید تعریف شخصی را کردم نزد امام علیه السلام که رجل مبتلی بالوضوء والصلاة وهو عاقل، حضرت فرمود: وأیّ عقل له و هو یطیع الشیطان، عمل به وسوسه اطاعت شیطان است. خب اطاعت شیطان مگر حرام است. خیلی از کارهایی که ما می کنیم این عمل های لغو ومجالس بی فائده و ارتکاب مکروهات و اتلاف وقتها اینها اطاعت شیطان است، اطاعت رحمن که نیست، ولی دلیلی بر حرمتش نداریم. اینکه به ما گفته اند اطاعت نکنید شیطان را، این ارشاد است به اینکه یعنی عصیان خدا نکنید. والا شیطان یک فرد مجسمی نیست که به ما بگوید چکار بکن و چکار نکن، بعد در خطابات شرعیه بگویند گوش به حرف شیطان ندهید. ارشاد به امتثال تکالیف الهیه اگر واجب است به نحو وجوب و اگر مستحب است به نحو استحباب.

اما راجع به آن روایت حریز که إذا رأیت غریما لک قد هرب فاقطع الصلاة واتبع غریمک، اولا سندش ضعیف است، چون در برخی از نقلها مرسله است. دو نقل دارد، یک نقل به شکل مرسل و یک نقل به شکل مسند. خب ما چه می دانیم، شاید نقل مرسل صحیح است و واسطه در آن نقل مسند افتاده است. حریز عمن اخبره عن ابی عبدالله علیه السلام و حریز عن ابی عبدالله علیه السلام، این دو حدیث که نیست، مطمئن می شویم که یکی از این دو سند درست است. خب احتمالش نیست که حریز یک بار از امام شنیده مسند نقل کند، ویک بار از راوی مجهول شنیده مرسل نقل کند، وآنوقت راوی های بعد از حریز هم مشترک هستند یکی هستند، متن حدیث هم یکی است، این محتمل نیست که دو تا حدیث باشد. ولذا شاید حریز عمن اخبره باشد که حدیث می شود مرسله.

ممکن است کسی بگوید که مرسلات حریز چه اشکالی دارد؟ ما به حساب احتمالات حساب می کنیم، می گوئیم اگر مشایخ حریز صد تا باشند یکی شان ثابت نیست وثاقتش و نود ونه تایشان ثقه است. (این عددها فرضی است ولی اصل مطلب را می خواهم بیان کنم). اکثر روایات حریز هم از همان نود ونه نفر ثقه است مثل زراره و محمد بن مسلم. خب شما به حساب احتمالات چند درصد احتمال می دهید که این من اخبره همان یک نفر ضعیف باشد که هم از حیث اینکه در میان صد راوی یک راوی است از صد راوی ای که نود ونه نفرشان ثقه هستند، و هم از جهت عدد روایاتی که حریز نقل می کند اکثرا از آن مشایخ ثقات نقل می کند. احتمال اینکه این شخص همان فرد ضعیف باشد می شود یک صدم یا کمتر. خب این احتمالش ضعیف است و احتمال ضعیف مانع از حصول اطمینان نمی شود. اطمینان داریم که این مروی عنه مرسل ثقه بوده است.

اقول: ما قبلا عرض کرده ایم که این حساب احتمالات را به این شکل قبول نداریم. بالاخره شما احتمال می دهید که این من اخبره همان فرد ضعیف باشد یا احتمال نمی دهید؟ اگر بگوئید احتمال نمی دهم، خلاف وجدان حرف زده اید. حداقل ما احتمال می دهیم که همان فرد ضعیف باشد. وقتی احتمال هست که فرد ضعیف باشد علم پیدا نمی کنیم به وثاقت این راوی. مثل این می ماند که من یقین دارم که یکی از این صد مایع مضاف است. پس احتمال مضاف بودن مایع اول یک صدم است، ولی احتمال آب بودنش نود ونه صدم است، می توانم با آن وضوء بگیرم؟ ابدا، وجهی ندارد بتوانم با این وضوء بگیرم.

علاوه بر اینکه خود این که می گوید عمن اخبره خود این ارسال گاهی ناشی از ضعف مرسل عنه است. هر چند گاهی ناشی از نسیان است، ابن ابی عمیر می گوید عن رجل، فراموش کرد، ولی گاهی ناشی از ضعف است، آدم دوست ندارد اسم بعضی ها را ببرد می گوید قبل. از او بپرسند من القائل، می گوید حالا بماند نمی خواهد اسم او را ببرد. خود قیل مشعر به ضعف قائل است، ولذا خود این را هم باید در حساب احتمالات بگنجانیم.

سؤال وجواب: لعظمته که در روایت نمی گویند عن رجل. دیگر عظمت روات از زراره و محمد بن مسلم که بیشتر نبوده که اسمشان را در روایت می آوردند. بفرمائید لنسیان الراوی، حالا یا خود حریز فراموش کرد یا روات بعدی فراموش کردند. این ممکن است، ولی ممکن هم هست بخاطر ضعف اوست نمی خواهد او را مطرح کند. در فقه مطرح است که وقیل و اسم قائل را نمی آورند، حالا اگر راوی شیخ طوسی بود می گویند درست نبود شما راجع به شیخ طوسی تعبیر کنید و قیل. الان ترجمه که می کنند می گویند قیلی گفته. در فقه که اینجور است مشعر به ضعف است. ولی در روایات ممکن است بخاطر نسیان باشد، اما احتمال اینکه بخاطر ضعف باشد هم هست، این را هم باید در نظر بگیریم.

سؤال وجواب: مورادی هست عمن اخبره که بعضی ها گفته اند این عن زراره بوده این مستنسخ ها آن خط قدیمی را خوب نمی توانستند تشخیص بدهند. شما اگر به خط قدیم آشنا باشید عن زراره با عمن اخبره در خط قدیم خیلی شبیه هم است. ولذا ممکن است این اشتباه هم رخ داده باشد، ولی به هر حال اینها مجرد احتمالی است که کافی نیست برای اثبات اعتبار این روایت حریز.

علاوه بر اینکه این روایت حریز سندش هم خوب باشد ولی دلالتش ضعیف است. این شرط محقق موضوع است، می گوید اگر إذا کنت فی الصلاة ورأیت غریما لک قد هرب فاقطع الصلاة واتبع غریمک. شرط محقق موضوع است، فاقطع الصلاة واتبع غریمک. مثل إن رزقت ولدا فاختنه که شرط محقق موضوع است.

وانگهی این جزاءش فاقطع الصلاة است، امر به قطع صلاة است در مقام استعمال ولو به داعی توهم حظر، ولی امر به قطع صلاة است. این مفهومش می شود إذا لم تر غریمک فلا اقول لک اقطع الصلاة. مفهومش این می شود دیگر. نه فلاتقطع الصلاة. فاقطع الصلاة مفهومش این می شود که فینتفی الامر بقطع الصلاة، ولو امر در مقام توهم حظر، امر در مقام رفع حظر که ظهور در وجوب ندارد، ولکن لسان، لسان امر است. اگر در حالی که نماز می خواندی غریمت را ندیدی من به تو نمی گویم اقطع الصلاة، شاید از باب اینکه قطع صلاة مکروه است من به تو نمی گویم اقطع الصلاة.

و اینها که مماشاة با قوم است، والا ما که نیازی به این حرفها نداریم، ما اصلا مفهوم جمله شرطیه را به طور مطلق قبول نداریم، فی الجمله می فهمیم که اگر این شرط منتفی بود فی الجمله می فهمیم بعضی جاها قطع نماز حرام است، اما نه مطلقا حرام باشد. ما مفهوم مطلق را در جمله شرطیه قبول نداریم. إذا شربت السم تموت، بله معلوم می شود که اگر شرب سم نکردی فی الجمله زنده می مانی، اما نه اینکه مفهوم مطلق داشته باشد که إذا لم تشرب السم فلاتموت ولو ضربت السیف علی رأسک.

ما اینجور جواب می دادیم و می گفتیم دلیلی بر حرمت قطع فریضه نداریم. آقای سیستانی هم فرموده اند در نماز اگر شک کردی در رکعات، می توانی نماز را قطع کنی. البته ایشان توصیه نمی کند نمازت را قطع کنی، بلکه می گوید می توانی قطع کنی و یک نماز از نو بخوانی، شکیات را هم لازم نیست یاد بگیری اصلا، هر وقت شک کردی قطع کن نماز را واز نو نماز بخوان. چرا گاهی ضیق وقت است، آنوقت کار مشکل می شود، اما در سعه وقت نه.

خب این حرفها به درد اینجا می خورد یا نه؟

نه این حرفها به درد اینجا نمی خورد، چون بحث ما در جاهل مقصر است، جاهل مقصر احتمال که می دهد قطع نماز حرام باشد. احتیاط واجب که شنیده که قطع نماز حرام است، فتوای مشهور را که شنیده که قطع نماز حرام است. بله اگر در این مسأله بیاید مقلد آقای سیستانی بشود که قطع نماز لحاجة عرفیة حرام نیست دیگر تجری نکرده است. اما همین مسأله را هم خیلی ها نمی دانند، یا مقلد کسی هستند که قطع نماز را حرام می داند، احتیاط واجب می کند. خب این را باید چه کرد؟ این جواب که مشکل گشا نبود.

ما آخرین جوابی که به برکت روایات اهل بیت به ذهنمان می آید این است که: یک روایتی است در حج، که یک رجل اعجمی جمع مالا آمد حج مسجد شجره فاحرم فی ثیابه. اصحاب ابوحنیفه ریختند روی سرش وگفتند علیک کفارة بدنة والحج من قابل و آنوقت لباسهایت را هم باید بشکفاند از پاهایت در بیاورند. امام صادق علیه السلام در مسجد شجره تشریف داشتند، عبدالصمد بشیر می گوید آمدند خدمت امام صادق علیه السلام، امام فرمود اشکالی ندارد، حجت صحیح است، حج من قابل هم بر تو لازم نیست، کفاره هم لازم نیست بدهی، چون أیما رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه. لباسهایت را هم لازم نیست بشکفاند و از پایت در بیاورند، چون بعد از احرام لباسها را پوشیدی یا جاهل بودی، لباسها را به طور معمولی از سرت در بیاور مشکلی نیست.

به امام صادق عرض می کنیم یابن رسول الله جعلنا فداک، این آقا با این لبیکش تجری کرد یا نکرد؟ احرام در لباسهای مخیط این علت تامه حرام است. چرا؟ برای اینکه تا گفتی لبیک می شوی مرم و لابس مخیط هم که هستی. خب شما باید قبل از لبیک لباسهای مخیط را از بدنت در بیاوری ولباسهای احرام بپوشی بعد تلبیه بگوئی. خب این تلبیه ات می شود علت تامه حرام، از ابرز مصادیق تجری است دیگر.

پس این عملش علت تامه حرام بود و تجری بود ولی امام فرمود حجت صحیح است تلبیه ات صحیح است.

شما می گوئید از کجا معلوم که این جاهل مقصر بود؟

جواب این است که در روایت دارد که ولم یسئل احدا، اصلا از هیچ کس نپرسید که من در حج باید چه بکنم. خب این جاهل مقصر است دیگر. آقا یک اعجمی از لباس احرام پوشیدن اطلاع ندارد از هیچ کس هم سؤال نکرده، اگر این آقا جاهل مقصر نیست پس چه کسی جاهل مقصر است؟ قدر متیقن این است که جاهل مقصر است. و هم اینکه حضرت هم ترک استفصال کرد نفرمود که اکنت مقصرا أم قاصرا، ترک استفصال هم هست بلکه قدر متیقن این است که این آقا مقصر بود. این معلوم می شود که اینقدر سخت گیری ها درست نیست.

این نمازی که تارک تعلم می خواند دیگر بدتر از احرامی که این اعجمی بست که نیست، علت تامه حرام را مرتکب شد.

توجیهی که ما در آن بحث کردیم این است که گفتیم: این احرام علت تامه حرام به آن معنا نبود. این شخص همینکه لباس های مخیط را در نیاورد ترک نزع مخیط الی زمان الاحرام این مبغوض بود اما احرامش مبغوض نبود. در مانحن فیه هم می گوئیم: ترک تعلم قبل از نماز تجری بود، اما ضد آن که الله اکبر گفتن در این نماز است تجری نیست. یا اختیار احد طرفی الاحتمال مثلا اختیار سجده ثانیه احتیاطا این مصداق تجری نیست، مصداق تجری همان ترک تعلم است الی أن دخل فی الصلاة.

و اگر هم فی نفسکم شیء وبگوئید با آن مثال جراحی که زدی هر چه می خواهیم با خودمان بقبولانیم که با خود این عمل جراحی تجری نکرده نمی توانیم قبول کنیم. خلاصه آدم به ذهنش می آید که با همین عمل جراحی تجری است. این حرف شما صناعتی است عرفی نیست، عرف می گوید همین شروع به عمل جراحی از این شخصی که جراحی است که تعلم نکرد اعمال جراحی را در این مورد، خود این شروع در جراحی تجری است.

می گوئیم برفرض شما اصرار بکنید بر این مطلب، اما از صحیحه عبدالصمد بن بشیر فهمیده ایم این مقدار مخل به عبادیت عبادت نیست. در روایت امام این مقدار را مانع از صحت عبادت ندانسته اند. ولذا مطلب با این شکل صاف می شود.

یقع الکلام فی حرمة التجری.

چهار دلیل بر حرمت تجری اقامه شده است:

دلیل اول: (که ای کاش نمی گفتند، اتلاف وقت است ولی گفته اند ما هم می گوئیم) مرحوم نائینی نقل کرده از بعضی فرموده اینها گفته اند خود خطاب لاتشرب الخمر به برهان عقلی معنایش این است که لاتُرد ما تقطع بأنه شرب الخمر.

آقا لاتشرب الخمر چه جور معنایش این شد؟

می گویند برهان داریم. برهان می گوید مشروب نخور یعنی اراده نکن کاری را انجام بدهی که قطع داری شرب خمر است ولو واقعا شرب خمر نباشد.

چه برهانی داریم؟

گفته اند برهان این است که: تکلیف برای ایجاد اراده نحو الفعل در تکلیف وجوبی، ودر تکلیف تحریمی برای زجر از تحقق اراده نحو الحرام است. برای چی مولا می گوید لاتشرب الخمر؟ لاتشرب الخمر می خواهد شما اراده نکنی شرب خمر را. هدف از تکلیف این است دیگر. هدف از تکلیف وجوبی انقداح اراده نحو الواجب است و هدف از تکلیف تحریمی انزاجار از اراده حرام هست. پس متعلق تکلیف شد اراده. لاتشرب الخمر یعنی لا ترد، این یک مقدمه که لا تشرب الخمر را کردند لا ترد.

اینها می گویند خب اراده به وجود واقعی اشیاء که تعلق نمی گیرد. ممکن است آب اینجا باشد ولی شما از تشنگی ساعتها رنج ببری. چرا؟ برای اینکه خبر نداری از وجود آب. پس آنی که منشأ اراده شرب ماء است علم به ماء است ولو علم غیر مصیب که از آن تعبیر می کنند به جهل مرکب. آیه می فرماید الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الضمآن ماءا حتی إذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفاه حسابه. انسان به سراغ سراب می رود چون تخیل می کند که او آب است.

پس اراده تعلق نمی گیرد به شرب الخمر. بلکه اراده تعلق می گیرد به صورت علمیه شرب الخمر یعی ما یقطع أنه شرب الخمر.

پس شد لا ترد، لا ترد که روشن شد که چرا گفتیم لا ترد، چون متعلق نهی اراده است، و متعلق اراده هم وجود ذهنی شرب الخمر است. چون اراده به واقع تعلق نمی گیرد بدون علم به آن. می شود لا ترد ما تقطع بأنه شرب الخمر یا لا ترد شرب ما تقطع أنه خمر. حالا برای سهولت امر تعبیر می کنند می گویند لا ترد شرب ما تقطع أنه خمر.

وقتی اینجور شد بعد می گویند حالا دو مرحله را گذارندید تا رسید به لا ترد شرب ما تقطع أنه خمر. اگر مصیب بودن قطع را بخواهند قید متعلق قرار بدهند، بگویند لا ترد شرب ما تقطع بأنه خمر قطعا مطابقا للواقع، تا بخواهند تجری را که قطع مخالف واقع است خارج کنند.

این معنایش این است که در متعلق تکلیف یک امری را که غیر اختیاری است اخذ کنند. بگویند شما این امر غیر اختیاری را یا باید انجام بدهی در واجب یا باید انجام ندهی در حرام. مثلا در اکرم العالم باید بگویند اراده بکن اکرام من تقطع بأنه عالم ولیکن قطعک مصیبا، وباید قطع تو مصیب باشد به واقع!. آقا مگر مصیب بودن قطع من به واقع در اختیار من است؟ خب من تلاش خودم را کردم قطع من مصیب به واقع نبود، در اختیار من نیست. اکرم العالم اگر بشود أرِد اکرام من تقطع بأنه عالم قطعا مصیبا، معنایش این است که ولیکن قطعک مصیبا، امر می کند که قطع تو باید مصیب باشد. این امر به غیر اختیاری است. نهی هم همینجور. اگر بگوید لا ترد شرب ما تقطع بأنه خمر قطعا مصیبا، خب معنایش این است که نهی می کند از مصیب بودن قطع. نهی از مصیب بودن قطع نهی از امر غیر اختیاری است در اختیار ما نیست که بخواهند او را متعلق تکلیف قرار بدهند.

پس باید مطلق باشد. لا ترد شرب ما تقطع بأنه خمر مطلقا سواء کان القطع مصیبا أم مخطئا، معنایش این است که پس تجری حرام است. چون در تجری ما اراده کرده ایم شرب ما نقطع أنه خمر ولو قطعمان مخطء است.

این محصل این استدلال، که ای کاش از این استدلالها وارد اصول نمی کردند و همه را از این مطالب راحت می کردند. البته جوابهایش بحث فنی دارد، چون محترمامه جواب داده اند بحث های فنی مطرح کرده اند که عرض می کنیم.